

رابطه قدرت و اخلاق

در شاهنامه و مبانی آن‌ها

موسی رضاقربانی

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی و دبیر دبیرستان‌ها و مدرس دانشگاه اراک

چکیده

این تحقیق به دنبال آن است تا رابطه قدرت و اخلاق و مبانی آن‌ها را در شاهنامه بیان کند. هدف ما آن نیست که جایگاه اخلاق و مفاهیم اخلاقی را در شاهنامه بیان کنیم؛ چرا که این خود از وضاحت شاهنامه است، بلکه برآنیم تا روشن کنیم مبنا و زیربنای اخلاق در شاهنامه چیست. همچنین با توجه به اصالت و جایگاه قدرت در شاهنامه، تبیین مبانی و زیربنای قدرت از دید شاهنامه نیز بخشی از هدف این مقاله است.

برای تحقق این اهداف، در این تحقیق از روش کتابخانه‌ای استفاده شد که این نتایج به دست آمد:

۱. برخلاف نظریات فیلسوفان پست‌مدرن که قدرت را زیربنای اخلاق می‌دانند، در شاهنامه اخلاق زیربنای قدرت است.

۲. در شاهنامه، خرد و عقل‌ورزی مبانی اخلاق و قدرت و حتی دین تلقی می‌شود. به بیان دیگر، اخلاق زیربنای قدرت است و خرد زیربنای اخلاق. حتی دین نیز بر مبانی اخلاق توصیف می‌شود. (برخلاف نظر اشعریان)

کلیدواژه‌ها: قدرت، اخلاق، خرد، مبانی، پست‌مدرن، پوزیتیویسم، شاهنامه

مقدمه

اخلاق همواره یکی از مباحث مهم

در تمامی مکتب‌ها و نظریه‌های جامعه‌شناسی بوده و جایگاه ویژه‌ای در تبیین شالوده و بنیان مکاتب مختلف داشته است. در بیان اهمیت آن فقط کافی است به این نکته اشاره کنیم که اخلاق موضوع آموزه‌های همه پیامبران الهی بوده است و نقش آن در برقراری حکومت‌ها و قدرت‌های سیاسی به اندازه‌ای بوده که برخی از متفکران، بعضی مظاهر اخلاق را، مبانی تشکیل حکومت‌ها دانسته‌اند.

با توجه به اینکه کتاب شاهنامه دربرگیرنده بسیاری از اسطوره‌های ملی ماست و نیز با تأکید بر نقش اسطوره‌ها در تعالی و رشد یک ملت، ضرورت پرداختن به ابعاد مختلف شاهنامه روشن می‌گردد. در این تحقیق رابطه قدرت و اخلاق در شاهنامه و مبانی آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

مبانی اخلاق از دیدگاه شاهنامه

اولین پاسخی که شاهنامه در برابر دستگاه اخلاقی پوزیتیویسم دارد، این است که با ستایش خرد آغاز می‌گردد و در جای جای آن نکته‌های اخلاقی بر مبانی خرد و وجدان و انسانیت بیان می‌شود. و این خط بطلان و دست‌ردي بر تمامی نظرات سوفسطایی و پوزیتیویسم است که می‌گویند: «اخلاق و سیاست چیزی جز ابراز احساسات نیست و چون قلمرو عقل محدود است به حوزه علم؛ در نتیجه، پرسش‌هایی مربوط به مبانی اخلاق و سیاست نمی‌تواند موضوع بحث

و ارزیابی بخردانه قرار گیرد.» (حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۳)

حال ببینیم منطق فردوسی و شاهنامه در مورد قدرت چیست و رابطه اخلاق با آن چگونه است. شکی نیست که شاهنامه قدرت را تبلیغ می‌کند: «که یزدان ز ناچیز چیز آفرید بدان تا توانایی آید پدید»

(شاهنامه، ۱۳۸۲: ۳)

اما نه قدرتی که نیچه، پوزیتیویسم و پست‌مدرنیسم معرفی می‌کنند بلکه قدرتی که تمامی صفات عالی انسانی از آن برمی‌خیزد. قدرت شاهنامه‌ای قدرتی نیست که در مقابل ضعیفان قرار گیرد و از آنان بهره‌کشی کند بلکه به نفع ضعفا و برای ضعفاست. در شاهنامه، اخلاق بر مبنای قدرت-آن‌گونه که نیچه و پیروانش می‌گفتند- نیست بلکه کاملاً برعکس است؛ یعنی قدرت بر مبنای اخلاق است. از دید فردوسی، شاهنامه و مردم، قدرت تا زمانی قدرت محسوب می‌شود که پایه اخلاقی داشته باشد و به محض اینکه کسی از مبانی اخلاقی تخطی کرد، خود به خود به ضد قدرت تبدیل می‌شود و اصلاً قدرت از او دور می‌شود و از هر سو هراس و ضعف بر شخص مستولی می‌گردد. برای نمونه، جمشید تا وقتی پایبند اخلاق است، قدرتمند است و در خود احساس دلیری، قوت و قدرت می‌کند اما به محض اینکه مغرور می‌شود و بر مردم منت می‌گذارد که «خور و خواب و آرامتان از من است» و به پروردگار



محسوب می‌شود که به اخلاق پایبند باشد. به عبارت دیگر، شاه تا زمانی شاه است که قدرت داشته باشد و تا زمانی قدرت دارد که به اصول اخلاقی متکی باشد و همین که از اصول اخلاقی تجاوز کرد، هراس، تشویش و نگرانی او خود به خود بیانگر از دست دادن شایستگی‌اش برای حکومت است که در شاهنامه از آن به «فره ایزدی» تعبیر می‌شود. وجود هراس، تردید، بددلی در پادشاه یعنی اینکه او دیگر توانایی اداره کشور را ندارد و رعایت نکات اخلاقی و انسانی یعنی اینکه او توانایی و قدرت اداره حکومت را دارد. نمونه‌های زیادی از این مورد را می‌توانیم در شاهنامه پیدا کنیم. برای نمونه، وقتی منوچهر پایبندی خود را به اخلاق و انسانیت و بنده‌پرووری (به عدالت رفتار کردن با مردم) اعلام کرد و:

منم گفت بر تخت گردان سپهر
همم خشم و جنگ است و هم داد
و مهر

به داد و به آیین و مردانگی
به نیکی و پاکی و فرزاندگی
همم دین و هم فره ایزدی است
همم بخت نیکی و هم بخردی‌ست
بدان را ز بد دست کوتاه کنم
زمین را به کین رنگ دیبه کنم
هر آن کس که در هفت کشور زمین
بگردد ز راه و بتابد ز دین
نماینده رنج، درویش را
زبون داشتن مردم خویش را
برافراختن سر به بیشی و گنج
به رنجور مردم، نماینده رنج
همه نزد من سر به سر کافرنده
وز آهرمن بد کنش بدترند

(همان: ۳۱)

و وقتی اعلام کرد که هرکس به مردم ستم کند نزد من از اهریمن بدتر است، همه پهلوانان او را ستودند: «منوچهر را خواندند آفرین» و سام، بزرگ‌ترین پهلوان زمان، برخاست و با صدای بلند گفت: «گزین سواران و شیران تویی؛ یعنی تو قدرتمندترین هستی.

دنباله مطلب در وبگاه نشریه

ناسپاسی می‌کند، خود به خود ضعف بر او چیره می‌شود و دیگر آن شیر قدرتمندی نیست که با آرامش زندگی کند بلکه به خرگوش یا آهوئی مبدل می‌شود که از هر سو هراس به دلش می‌آید و دائماً در تشویش و نگرانی و بیم به سر می‌برد:

«به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس
به دلش اندر آید ز هر سو هراس»

(همان: ۹)

و این هراس و ضعف روز به روز شدیدتر می‌شود تا آنکه:

«به جمشید بر تیره‌گون گشت روز
همی کاست آن فرّ گیتی فروز»

(همان)

و نگارنده معتقد است آن فرّ گیتی‌فروز که به پادشاهان لیاقت پادشاهی می‌داد و فقدان آن برابر بود با عزل پادشاه، همان قدرت است. البته قدرتی که بر پایه‌های اخلاقی بنا شده و در خدمت ضعفا و بندگان باشد:

«چه گفت آن سخن‌گوی با فرّ و هوش
چو خسرو شدی بندگی را بکوش»

(همان)

و وقتی پادشاه (خسرو) بندگی را فراموش کند و پای بر ساحت مقدس اخلاق بگذارد، خود به خود قدرت از او دور می‌شود. در بعضی ابیات شاهنامه دقیقاً کلمه «زور» به جای «فره ایزدی» به کار رفته است؛ مثلاً آنجا که مردم به دنبال شاهی می‌گردند که فره ایزدی داشته باشد و سرانجام زو، پور طهماسب را می‌یابند:

«ندیدند جز پور طهماسب زو

که زور کیان داشت و فرهنگ‌گو»

(همان: ۷۰)

نمونه دیگری که می‌توانیم در این باره ذکر کنیم، زندگی ضحاک است. او نیز وقتی طریق ظلم و ستم پیش می‌گیرد، به حدی قدرت از او گریزان می‌شود که دائماً احساس پریشانی، ضعف و دلهره می‌کند و خواب‌ها و رؤیاهای مخوف او را به اسفندی که روی آتش است، مانند می‌کند.

«یکی بانگ بر زد به خواب اندرون

اخلاق رکن اصلی پادشاهی است و از دست دادن این رکن برابر است با از دست دادن لیاقت شاهی، و میزان قدرت پادشاه در شاهنامه متناسب است با میزان پایبندی او به اخلاق

که لرزان شد آن خانه صد ستون»
(همان: ۱۹)

و همه اهل خانه و به تعبیر فردوسی، «خورشید رویان»، از جای بجستند و با آشفتگی از او پرسیدند، چه بر سر ت آمده که:

«بدین سان بترسیدی از جان خویش»
و این ضعف و ترس تا حدی بر ضحاک چیره می‌شود که در برابر فردی بازاری که در کاخ او حاضر می‌شود و تمامی کینه‌ها و نفرین‌های خود را بر زبان جاری می‌کند نمی‌تواند حتی به اندازه یک فرد عادی (نه قوی) از خودش دفاع کند.

می‌خواهم بگویم تا زمانی که شاه در شاهنامه دارای قدرت است (دارای فره است) از دید مردم و پهلوانان می‌تواند پادشاهی کند و او تا زمانی قدرتمند